

شماره ۵۲

مهر ماه
۱۴۰۳

فصلنامه زلال چشمه ساران

تحقیقی ، پژوهشی ، آموزشی ، خبری





سازی که بر بزم حسین می جوشد بخار رحمت آن جرم خلق می پوشد

روضه های خانگی

روضه های خانگی از سنت های قدیمی خانواده های ایرانی بوده که به قصد تعظیم شعائر اسلامی در مناسبت های مختلف برگزار می شده است و

مذهبی در اطاق های خانگی با هر تعداد عمده هدف بانی روضه ، ذکر فضائل اهل بیت «ع» بوده است و تعداد و ... در برپایی محفل تأثیر در برگزاری روضه نداشته و مداح و چند مستمع ، وصول بانی فراهم می نموده است



و مناقب و مراثی شرکت کننده جدی و مهمی حضور واعظ و هدف را برای رسالتی که روضه جهت تحقق آن جامعه روضه ها نباید جستجو کرد فعال اعضای خانواده و همسایگان میزان مشارکت مردمی در خود اختصاص می را در برمی گیرد و روضه های خانوادگی سبب ترویج همدلی و وفاق شیعی (خویشاوند- اهل بیت «ع» می گردد جامعه می رساند.

های خانگی عهده دار هستند و در عمل می پوشانند در انواع دیگر . برپایی روضه های خانگی باعث حضور و خویشاوندان در برپایی مراسم می گردد و این روضه ها سطح بالاتری را به دهد و طیف وسیعی از جامعه بر آنان تأثیر گذار است . خانگی تجلی ارادت محبان اهل بیت «ع» و تشیع علوی و موجب بیشتر بین خانواده های همسایه - ...) با آموزه های که به همراه خود خیر کثیری به



در سال های اخیر ، اقبال مردمی به برپایی روضه های خانه گوی بیشتر شده است . بانیان روضه سعی می کنند با استفاده از وسایل و روش سنتی به میزبانی مهمانان بپردازند ، چای روضه خانوادگی ، عطر و طعم متفاوت و دلنشینی دارد و که مهمانان به نیت تبرک ، لب به استکان محفل می گذارند .

در سال های اخیر ، اقبال مردمی به برپایی روضه های خانه گوی بیشتر شده است . بانیان روضه سعی می کنند با استفاده از وسایل و روش سنتی به میزبانی مهمانان بپردازند ، چای روضه خانوادگی ، عطر و طعم متفاوت و دلنشینی دارد و که مهمانان به نیت تبرک ، لب به استکان محفل می گذارند .

فهرست مطالب

- ۴..... مجتمع توانبخشی بقیه الله الاعظم
 ۵..... مجتمع توانبخشی بقیه الله الاعظم
 ۶..... گویش خوانساری
 ۷..... معرفی چهره علمی خوانساری
 ۸..... روستای رحمت آباد خوانسار
 ۹..... روستای رحمت آباد خوانسار
 ۱۰..... اشعاری از شاعران شهیر
 ۱۱..... شاعران خوانساری
 ۱۲..... آیت الله سید هاشم غضنفری
 ۱۳..... آیت الله سید هاشم غضنفری
 ۱۴..... ضرب المثل و نکته ظریف
 ۱۵..... ضرب المثل و نکته ظریف
 ۱۶..... ضرب المثل و نکته ظریف
 ۱۷..... ضرب المثل و نکته ظریف
 ۱۸..... اشعار سید محمد وهاج
 ۱۹..... حضرت قاسم «ع»
 ۲۰..... حضرت قاسم ابن الحسن «ع»
 ۲۱..... مرثیه حضرت امام رضا «ع»
 ۲۲..... حضرت امام رضا «ع»
 ۲۳..... روز ازل چه قرعه درد و بلا زدند
 ۲۴..... رباعیات سید محمد وهاج
 ۲۵..... اشعار حسینعلی ساعی
 ۲۶..... سرود ولادت امام حسین «ع»
 ۲۷..... ولادت حضرت زینب «ع»
 ۲۸..... سرود ولادت حضرت زینب «ع»
 ۲۹..... میلادیه حضرت زینب «ع»
 ۳۰..... ولادت امام زین العابدین «ع»
 ۳۱..... میلادیه حضرت امام سجاد «ع»
 ۳۲..... ولادت حضرت امام سجاد «ع»
 ۳۳..... ولادت حضرت ابوالفضل «ع»
 ۳۴..... سرود میلاد حضرت ابوالفضل «ع»
 ۳۵..... سرود ولادت حضرت ابوالفضل «ع»
 ۳۶..... ولادت حضرت ابوالفضل «ع»
 ۳۷..... ولادت امام حسین «ع»
 ۳۸..... دانش های زبانی
 ۳۹..... دانش های زبانی



فصلنامه زلال چشمه ساران

شماره ۵۲ - انتشار مهر ماه ۱۴۰۳

الکترونیک - غیر برخط

تحقیقی، آموزشی، خبری

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

رضاعلی رضایی

عکس: محمد منصوری - حسین عظیمی

گرافیک و صفحه آرایی:

انتشارات قلمرو قلم ۰۹۱۳۱۷۱۱۷۷۷

زالال چشمه ساران: فصلنامه ای است «تحقیقی، آموزشی، خبری» که سروده ها - مقاله ها - تحقیقات استادان، دبیران، دانشجویان و سایر افراد فعال در زمینه های مختلف را می پذیرد.

در صورت استفاده از کتاب ها و نوشته های دیگران، زیرنویس ها منابع شامل: «نام اثر، ناشر، نوبت چاپ و شماره صفحه ذکر شود.

فصلنامه در رد و قبول و ویرایش و تلخیص مطالب مختار است.

شرح آرا و نظریات مختلف الزاماً به معنای تأیید آن ها نمی باشد.

مسئولیت محتوای مطالب بر عهده نویسنده است.

جهت سفارش آگهی و ارسال آثار با دفتر فصلنامه مکاتبه یا تماس حاصل فرمائید.

نشانی: خوانسار؛ خیابان دانشگاه، شاهد

تلفن: ۰۳۱-۵۷۷۷۴۲۱۳

کد پستی: ۸۷۹۱۸-۱۸۴۵۳

پست الکترونیکی:

Zolalecheshmeh@gmail.com

شنبه بیستم مرداد ماه ۱۴۰۳ به مناسبت گرامیداشت جایگاه اصحاب رسانه بنا به دعوت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان خوانسار، تعدادی از اصحاب رسانه در مرکز توانبخشی حضرت بقیه الله الاعظم «عج» حضور یافتند و ضمن بازدید از امکانات رفاهی بهداشتی درمانی مجموعه، از توضیحات مدیر مجتمع بهره مند گردیدند و مدعوین با طرح پرسش با اهداف موسسه آشنایی بیشتری یافتند.

مجتمع توانبخشی حضرت بقیه الله الاعظم «عج» مجموعه معتبر و آبرومندی است که یکصد و ده نفر از مردان توان یاب منطقه غرب استان اصفهان از شهرستان های: «خوانسار، گلپایگان، داران، فریدونشهر، چادگان، بویین میاندشت» را تحت پوشش دارد و با جلب حمایت خیرین و نعدوستان به توان یابانی که عده ای از آنان مجهول الهویه، بی سرپرست، ... می باشند به نیت جلب خشنودی خالق هستی خدمات رسانی می نمایند و بار سنگینی را از دوش جامعه و خانواده ها برمی دارند.



انسان های ناتوان ذهنی که تا چند دهه گذشته در کوچه و معابر، سرگردان و درهم و آشفته بودند و بی مهری و عدم برخورد نامناسب اطرافیان سبب بروز ناهنجاری ها و رفتار خشن آنان می شد و بعضاً منجر به اتفاقات ناگواری می شد که عاطفه های انسانی را جریحه دار می ساخت و اکنون خادمانی از خود گذشته، با به کارگیری مهارت و تخصص و صبوری و از خود گذشتگی، آن ها را به انسان های ضابطه مندی مبدل نموده اند که مشاهده نظم و نظافت و ... انضباط محیط زیستی آنان، گویای شخصیت پذیری و تبعیت آنان از مقررات و ضوابط زندگی جمعی است و مشاهده برخی از برون داده های رفتاری و گفتاری و فکری آنان یاد آور نکته ظریفی است که این قشر از جامعه بالقوه، انسان های اخلاقی و ضابطه مند و متعادلی هستند و اگر آشفته گی روحی و روانی از آنان مشاهده شود نا متعادل بودن شرایط محیطی عامل آن خواهد بود.

امکانات پزشکی و دندان پزشکی و دارویی و درمانی که متناسب با نیازهای این مجموعه تدارک دیده شده است از اقدامات شایسته ای است که با یاری خیرین، تجهیزات و تأسیسات مورد نیاز در مجموعه تدارک دیده شده است و

با وقت گذاری پزشکان و متخصصان پزشکی، خدمات رایگان به افراد تحت پوشش ارائه می گردد و شنیدن ماجرای حال و گذشته این بخش از موسسه زیبا نگاشتی است که دل ها را منقلب می سازد.

انجام وظیفه پرسنل اداری خدماتی این مجموعه صرفاً انجام وظیفه معمولی در حد شرح وظایفشان نیست. روحیه ای بر این مجموعه حاکم است که با نام نیکو و با مسماي این موسسه « حضرت بقیه الله الاعظم «عج» تطابق معنوی دارد، و خدمت خادمانش به تمنای حصول رضایت اهل بیت «ع» و نمادی از طلب قرب الهی در مسیر این خدمت است زیرا آنان به نیت تحصیل دعای خیر پدران و مادرانی که دلسوخته مهر و عاطفه و محب پیامبر اکرم «ص» و ائمه معصومین «ع» هستند، باری را از دوش خانواده ها برداشته اند که اجر و مزدش را فقط آفریدگار نعمت ها می تواند پاسخگو باشد.



ایام شهادت حضرت رقیه «س» است محفلی به همین مناسبت تدارک دیده شده است، در جمع سوگوار مجتمع حاضر می شویم و با خیرمقدم گویی و مداحی یکی از توان یابان در سوگ بنت الحسین «ع» چشم و گوش به مرثیه خوانی و سینه زنی جمع پروانگان فرشته بال می سپاریم، دیدن چهره های معصوم و متأثر و دیدگان اشک ریز بیرنگ و ریای فارغ البالان محب اهل بیت «ع» حزن و اندوه مصیبت را صد افزون می نماید و ذهن پویای مهمانان را به تحلیل ابعاد مختلف این محفل می کشاند، چه فکر می کردیم؟ و چه می بینیم؟ ظرفیت های عاطفی و استعدادی این گروه را در این حد تصور نمی کردیم. اینان با این حد بضاعت چه می کنند و ما...؟

گوش خوانساری

دکتر محمود براتی

اشگ چشمِ چشمه چشمه را درو
 یاد صحرا کربلا کجا درو
 هر کی که اتشنوو هی اتکو
 بانگ رو نشناسو تا خور ربکو
 کربلا کچو که هر کی وارسا
 در عزا قربونی اون هارسا
 دو من عالم ز خینز گل گلو
 هر دل پاکی ز داغز هل هلو
 هیشکی نزنو رمز و رازد یا حسین
 جز خدای بی نیاز د یا حسین
 خین و اشگ و او که رمز کربلا و
 هر گدم نشونی از سر خدا و
 تشنگی دوژو بوره بشمین بالا
 تا کا بشمین تا نزدیکای خدا
 تشنه وختی اشوبه چشمه ارسو
 تشنگی دوژو بوره بالا بالا
 مِثِ سَيِّدِ الشُّهَدَا تا خدا
 اشگ دوژو دل که بحمر کا خدا
 اچو ور چشمد ادوژو بوره کا
 بوره تا بینه چه جور خین خدا
 غیر حق از هرچی بگنا جدا

اشگ و خین و او ز صحرای کربلا
 سه تا سزو در ندای نینوا
 عالم از او از خینو و اشگ
 اینا عصل کشتو و باقی ترشک
 برمه رمز کربلا و تشنگی
 یعنی امام بر سا به چشمگی
 تا قیومت هر کی هر کا چه درو
 به شهید کربلا را بیدبرو
 کشتی نوخو شهید کربلا
 راحت روحو شهید کربلا
 یگ گلسون از گل پر پر درو
 داغ عباس و علی اکبر درو
 بلبلی دورو که اسمز زینبو
 اسم این برا خوه بی هم نبو
 زینب اون که قافله سالار به
 کربلا از اونو بارز بار به
 شیر میدونی که با شش تا برا
 بومه با چه عزتی در کربلا
 وخت هشتن ای امان از بی کسی
 وای ، از داغ دل و دلواپسی
 یک طرف دشتی که پر از لاله به
 یک طرف داغ عزیز و ناله به
 اما زینب اون دت شیر خدا
 و یسا خب تا دشمنز رسوا گنا
 ای براتی با برات کربلا
 ادگنو در بند مین پل تا خدا

دکتر سید حمیدرضا صادقی



مراسم دومین آیین اعطای نشان عالی دانش ، همزمان با بزرگداشت یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفتمین سالگرد آموزش عالی در ایران و نودمین سالگرد تصویب قانون تاسیس دانشگاه تهران با حضور وزیر علوم ، دبیر شورای عالی

انقلاب فرهنگی، رئیس دانشگاه تهران، رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران و دبیر نشان عالی دانش برگزار و نشان عالی دانش از سوی رئیس دانشگاه تهران و رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران بر سینه یازده چهره برجسته علمی نصب شد.

استادان محمدعلی آذرشب، باقر ساروخانی، علی اکبر صبوری، سید حمیدرضا صادقی، یحیی عقیقی، علی خیرالدین، محمدرضا حافظی، سید کمال خرازی، محمدرضا واعظ مهدوی و علی اکبر صالحی به عنوان برگزیدگان دومین آیین اعطای نشان عالی دانش دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران شناخته شدند و این نشان بر سینه آنان نصب شد.

دکتر سید حمیدرضا صادقی متولد سال ۱۳۴۷ در خوانسار، استاد دانشگاه تربیت مدرس در رشته مهندسی حفاظت خاک و آب و آبخیزداری و دارای بیش از ششصد مقاله مجله‌ای و همایشی داخلی و خارجی و دارای چند اختراع در زمینه تخصصی است. کسب جایزه جهانی حفاظت خاک هندوستان، برنده کتاب سال دانشگاهی، شناخته شدن به عنوان دانشمند ۲ درصد جهانی در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ و عهده‌داری نایب رئیسی اتحادیه جهانی حفاظت خاک و آب از سوابق این استاد برجسته است.



دکتر صادقی می گوید :

« باران ، نعمت خدادادی ، تسلی بخش و نعمت افزا ست ، باران و خاک مظهر حیات هستند . هر قطره از بارانی که روی زمین بر هر گرم خاک نازل می شود برای آن یک تقدیر و تدبیری اندیشیده شده است که بی حساب و حکمت نیست. به همین خاطر با منابع

خدا دادی از جمله آب و خاک باید بسیار لطیف و مهربان برخورد کرد .

تمام تلاش من در دوران خدمت بر این دو اصل استوار بوده که بتوانم روش ها و دیدگاهها و فنونی را آموزش بدهم که در نهایت منجر شود به یک آب و خاک کمی و کیفی سالم ، یک حیات کیفی در گرو آب و خاک کیفی است و تمام دوران خدمتم همواره با نگرش و آموزش خاص به این دو مخلوق اساسی و حیاتی خداوند بوده است و سعی نمودم رویکرد انسان ها را به مخلوقات و نعمات خداوند تغییر بدهم . که بتوانند در جهت حفظ این منابع خدادادی سعی و تلاش بیشتری بنمایند.

تبلور توانمندی مخلوقات در خاک و آب نهفته است ، اگر می خواهید شاکر خداوند باشید ، شاکر منابع و مخلوقات خداوند باشید .»

روستای رحمت آباد خوانسار

رهسپار زادگاه خود شدم ، با دلی غرق تمنّا ماه پیش تا شوم در آن سرای خاطرات ، بهره ور از دیدن خویشان خویش من زمان کودکی رابانشاط ، دردل این دهکده سرکرده ام درس های مکتب آخوند را ، در میان کوچه از بر کرده ام در کوچه اش بازی بسی ، با نشاط و ذوق بی پایان همی یاد باد آن بازی طفلانه ام ، شادمان در جمع همسالان همی میوه های بس لطیف و سالمش ، کام جانم را معطر کرده است سیب وزردآلوهلوانگور وبه ، جلوه در چشمم چو گوهر کرده است گردو و بادام و کشمش برگ و مغز ، هر یک آجیل شب یلدای آن ماست و شیر و شیر و کشک و پنیر ، هریکی سوغات پا برجای آن در زمستان پشت کرسی ای گرم ، شب نشینی غالباً در پیش بود بزم شب ها را پیش و کم هم شبچره ، بود اگر خود کلبه درویش بود گه خبر گه داستان گاهی لغز ، گه نوا گاهی نئی گاهی کتاب لحظه ها شاد آفرین خاطر نشین ، اندر آن خانه که می شد فتح باب بر لب آب روان و صاف او ، شسته دست و روی خود امید وار بی خبر از ماجرای زندگی ، غافل از پست و بلند روزگار روستای رحمت آباد عزیز ، آنکه در چشمم نگارستان بود از دو سو دارد اگر کاریز و باغ ، در کنارش نیز گورستان بود چون ز مشرق می گذشتم زان کنار ، بر بهشتی گوئیا کردم گذار کز درخت و سنگ و خشت و خاک آن ، بود در مغزم هزاران یادگار خویش را دیگر در آن ماتم سرای ، گوئی اندر باغ و بستان یافتم زانکه خود را در در کنار آن قبور ، در میان آشنایان یافتم روی سنگ و لوح هر خاکی که بود ، خواندم و دیدم که نامش آشناست آشنای من که از من بی خبر ، خفته زیر خاک تیره سال هاست موج نامرئی ز قبر مردگان ، زندگی پاشید بر جان و تنم ناگه از گوری صدائی شد بلند ، گفت فرزندم بیا اینجا منم مادرت هستم که اینجا سال هاست ، بر سر راه توام در انتظار تا که برگردی تو از جاهای دور ، بگذری بار دگر زین رهگذار

روستای رحمت آباد خوانسار

روی قبر مادرم زانو زدم ، اشک حسرت ریختم بر خاک او تا شود وا عقده دیرینه ام ، بوسه ها دادم به خاک پاک او آمد از گوری صدای دیگری ، گفت من هستم عزیزم خواهرت دیدار توام با اشتیاق ، تا بینم باز بار دیگر من کسی هستم که بهر دیدنت ، وقت مردن بود چشمانم به در تا در آغوشت بگیرم همچو جان ، بوسم و بویم ترا بار دگر بیخود از خود گشتم و بی اختیار ، ناله ای از دل کشیدم سوزناک لحظه ای دنیا به چشمم تار شد ، بستگانم را چو دیدم زیر خاک دیدم اندر پرده وهم و خیال ، مرده ها از قبر سر برداشتند هر یکی سرگرم کابوس حیات ، غرق افکاری که در سر داشتند عبرتی در دیده ام شد آشکار ، لاله و سرو سمن شد خاک و خشت گفتم این پایان راه زندگی است ، زانکه جز این نیست راه سر نوشت پس روان گشتم به سوی خانه ای ، کاندرا آنجا پیش مسکن داشتم یمن آن تجدید دیداری که شد ، چشم و دل را شاد روشن داشتم وقت ترک آن محل راز و سکون ، باز دیدمی از مزار مردگان پس شدم آنجا همی الحمد خوان ، بر پیمبر زادگان هم این و آن چون شدم زین حال روحانی برون ، دل غمین شد زین جهان بی ثبات عقل هی زد کای دلا غافل مشو ، شد جهان ثابت بین موت و حیات روی خود کردم به خاک آن دیار ، کای تو حاصلخیز خاک مشکبوی ی که از باران گهرآری پدید ، هم به صحراهم به باغ و طرف جوی ای گیاه کوی توزین گیاه ، وی هوای سلامت رشک جنان برف و باران هرچه ریزد بیشتر ، بیشتر گنجینه ات گردد عیان کهنه ویرانی دلی دارم گمان ، چشمه پر ز آبت کوثر است حیف در پیش قراء حول خویش ، اتفاق مردمانت کمتر است رفتم اما باز گردم سوی تو ، چون گرامی رحمت آبادم توئی گرد و خاکت طوطیای چشم من ، سرز مین پاک اجدادم توئی گر بماندم باز دوزم پیرهن ، کز فراق توبه غربت چاک شد ور نماندم نیست باکم کادمی ، ای بسا با آرزوها خاک شد

رہی معیری

ساغر هستی ...

ساقیا در ساغر هستی شراب ناب نیست
و آنچه در جام شفق بینی به جز خوناب نیست
زندگی خوشتر بود در پرده وهم و خیال
صبح روشن را صفای سایه مهتاب نیست
شب ز آه آتشین یک دم نیاسایم چو شمع
در میان آتش سوزنده جای خواب نیست
مردم چشمم فرومانده ست در دریای اشک
مور را پای رهایی از دل گرداب نیست
خاطر دانا ز طوفان حوادث فارغ است
کوه گردون سای را اندیشه از سیلاب نیست
ما به آن گل از وفای خویشتن دل بسته ایم
ورنه این صحرا تهی از لاله سیراب نیست
آنچه نیاب است در عالم وفا و مهر ماست
ورنه در گلزار هستی سرو و گل نیاب نیست
گر تو را با ما تعلق نیست ما را شوق هست
و تو را بی ما صبوری هست ما را تاب نیست
گفتی اندر خواب بینی بعد از این روی مرا
ماه من در چشم عاشق آب هست و خواب نیست
جلاوه صبح و شکرخند گل و آوای چنگ
دلگشا باشد ولی چون صحبت احباب نیست
جای آسایش چه میجویی رہی در ملک عشق
موج را آسودگی در بحر بی پایاب نیست

پروین اعتصامی

پاکدلان

هرکه با پاکدلان، صبح و مسایی دارد
دلش از پرتو اسرار، صفایی دارد
زهد با نیت پاک است، نه با جامه پاک
ای بس آلوده، که پاکیزه ردایی دارد
شمع خندید به هر بزم، از آن معنی سوخت
خنده، بی چاره ندانست که جایی دارد
سوی بتخانه مرو، پند برهنم مشنو
بت پرستی مکن، این ملک خدایی دارد
هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود
باید افروخت چراغی، که ضیایی دارد
گرگ، نزدیک چراگاه و شبان رفته به خواب
بره، دور از رَمه و عزم چرایی دارد
مور، هرگز به در قصر سلیمان نرود
تا که در لانه خود، برگ و نوایی دارد
گهر وقت، بدین خیرگی از دست مده
آخر این دُر گران مایه بهایی دارد
فرخ آن شاخک نورسته که در باغ وجود
وقت رُستن، هوس نشو و نمایی دارد
صرف باطل نکند عمر گرمی، «پروین»
آن که چون پیر خرد، راهنمایی دارد

که هلالی چغتایی

دل به درد آمد و این درد به درمان نرسید
سر درین کار شد و کار به سامان نرسید
آن جفاپیشه که بر ناله ی من رحم نکرد
کافری بود، به فریاد مسلمان نرسید
کس بر آن شه خوبان غم من عرض نکرد
وه! که درد دل درویش به سلطان نرسید
وه! که تا گشت سرم بر سر میدان تو خاک
بعد از آن پای تو یک روز به میدان نرسید
تو چه دانی که چه حال ست مرا در ره عشق؟
چون تو را گردی از این راه به دامان نرسید
عاقبت دست به دامان رقیب تو شدم
چه کنم؟ دست من او را به گریبان نرسید
عمرها خواست هلالی که به خوبان برسد
مُرد بیچاره و یک روز بدیشان نرسید

که حسین دهلوی

زندگی مجموعه ای از رنج و حسرت های ماست
آه از این دنیا که لبریز از شکایت های ماست
کاش جای شرم، گاهی دل به دریا می زدیم
این که تنهاییم، تاوان خجالت های ماست
از خدا می خواستم جام شراب عشق را
این خمار غصه تاثیر عبادت های ماست!
از دویدن های ما این چرخ، چرخیدن گرفت
آه، بازار زمین گرم از مصیبت های ماست!
بیقراری های من؛ حاضر جوابی های دوست
شعرهای خواجه سرشار از حکایت های ماست!

جمال امینی

ز سر رها کنمت گو به دل چه سازم دوست
 سرم بگیر به دامن، به دل نوازم دوست
 توافق دو طرف می کنیم از سر عهد
 تو ناز خود بنما و منم نیازم دوست
 هوای میکده دارد دلم ولی چکنم
 به رغم میکده گردی بود نمازم دوست
 اگر چنین تو بخواهی و گر چنان بکنی
 رضا به خاطر نیکت چرا نسازم دوست
 سرای عالم فانی وفا نخواهد کرد
 وفا گر دل زار و انیس رازم دوست
 در این زمانه که هر کس به دلبری نازد
 در این میانه دل ما بگو بنازم دوست
 تمام شعر دلم را نمی دهم تاراج
 ز لطف طبع جمالم، ولی ببازم دوست

محمد حسین ناطقی

روزی که از بهشت تو دستم بریده شد
 در من زمین حسرت و غم آفریده شد
 همزاد آدمم که در این خاک بی نصیب
 در من چقدر سیب، رسید و نچیده شد
 موی سپید و خط عمیق و تکیدگی
 توی چروک آینه در چهره دیده شد
 در انتظار فال تو بودم، که قسمتم
 فنجان سرد و پر ترک و لب پریده شد
 اینجا کسی به معجزه امید بسته بود
 رفتی و مردِ حوصله ها بی عقیده شد
 می خواستم غزل بسرایم برای تو
 مطلب زیاد بود و غزل ها قصیده شد
 بگذار نانوشته بماند حکایتیم
 حالا که بچثمان به درازا کشیده شد

سید امیر حسین نقبائی

ای که از چشمان نرگس های وحشی نیز بارانی تری
 فکر وقتی می کنم می بینم از گردآب طوفانی تری
 آن نگاه برفی سردت به بام کلبه قلبم نشست
 گرچه از جنس بهارانی، گهی از دی زمستانی تری
 من همان صیدم که می آیم به پای خویش سوی دام تو
 گرچه می دانم که می چینی برایم دام پنهانی تری
 گل ز لبخند تو زیبا می شود، بلبل غزل سر می دهد
 شور برپا می شود ای آنکه از صد باغ بستانی تری
 حسرت دیرینه ای دارم به طعم دلربای میوه ات
 ای که از شیرین ترین سیب ز نخدانی، ز نخدانی تری
 دوستی می گفت درمانت به ترک یار حاصل می شود
 کاش می فهمید از صد نوش دارو هم تو درمانی تری
 پا به صحرا می گذارم رد پایت را تماشا می کنم
 تا کجا از من گریزی ای که از مجنون بیابانی تری؟
 در میان کوچه باغ خلوت تنهائیت من را ببین
 ای که از نیلوفر تب کرده سهراب کاشانی تری
 مولوی مدهوش می شد گاه گاهی در تب و تاب غزل
 شاید او روی از تو می دیده، تو از صد حال نیز آنی تری
 من هزاران بیت شبنم خورده راهم نام چشمت می کنم
 ای که از اشعار می آلوده حافظ تو دیوانی تری
 تا به آئینه نگاهی می کنم پر می شوم از یاد تو
 صاحب اشعار من، ای آنکه از من تا خودم «مانی» تری
 این غزل پایان گرفت و از تو گفتن هم به پایان می رسد
 گرچه از ابیات متروذ تخلص نیز پایانی تری...!
 مستفعل، مستفعلن، باران تداعی می کند
 موسیقی تکراری آن کافر در چالوس را!
 یا روز بعدش زیر باران، روبه روی گنبد و
 اذن ورود و گریه و نقاره و پابوس را
 حالا تو با من نیستی، من بی تو عادت می کنم
 نه جور هندوستان کشم، نه منت طاووس را
 دیگر فقط من ماندم و تاریکی این کوچه ها
 رفتی و لیکن یاد کن این مرد بی فانوس را
 تو پشت بر من می کنی، من ماندنت را التماس
 هر شب تماشا می کنم تکرار این کابوس را
 خشکاند امید مرا افسوس با تو بودنم...
 «مانی» به جانم کاشتی نیلوفر افسوس را

إنا لله وإنا إليه راجعون

خبر رحلت عالم عامل فرزانه، سلاله السادات، حضرت آیت الله حاج سید هاشم غضنفری خوانساری قلوب همگان را متألم و متأثر گردانید.

عالمی مبرا از کوچک ترین شائبه هوا و هوس، شخصیتی فنای فی الله، و فدای خدمت به خلق، انسانی خالی از صفات دور کننده از خدای متعال همچون حسادت و بخل و تکبر و جاه طلبی، اسوه و استاد اخلاقی که صفات نیکو در عملش نمایان بود، کسی که محضرش سراسر فیض بود و معنویت، احدی در محضرش حضور نیافت مگر اینکه قلبش به نور ایمان منور شد و توشه معنوی برگرفت، چراغ هدایت بود و موجب آرامش قلوب مؤمنین، فقیهی وارسته و پارسا، مجاهدی نستوه، پاسدار حریم اهل بیت (علیهم السلام)، همراه با انقلاب و همگام با رهبری و ولایت فقیه، مراعی حرام و حلال حتی مکروه الهی، وارسته ای که با نصایح پدرانه اش مؤمنین را سیراب فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) می نمود و قلوب آنان را از حب دنیا و مناسب اعتباری دنیا و از وساوس شیطان و رذائل اخلاق دور می کرد و با سجایای اخلاقی خود همگان را به اخلاق نیکو و تقوا و پارسایی دعوت می نمود. روحش شاد و راهش مستدام باد.

این مصیبت مولمه را نخست به صاحب الامر بقیة الاعظم منجی عالم بشریت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و سپس به مراجع تشیع جهان اسلام و حوزه های علمیه و روحانیت محترم و به بیت رفیع و شریف حضرت آیت الله حاج سید محمد تقی غضنفری (رحمت الله علیه) و خاندان محترمشان و آقا زادگان عزیز و بزرگوارشان: جناب حجج اسلام والمسلمین حاج سید هادی و حاج سید محسن غضنفری (حفظهما الله) و مردم شریف و مؤمن شهر خوانسار تسلیت عرض نموده و از خداوند منان برای آن مرحوم طلب غفران و علو درجه و برای همه باز ماندگان صبر و اجر مسئلت دارم.

غلامحسین مجیدی خوانساری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ارتحال عالم وارسته آیت الله حاج سید هاشم غضنفری خوانساری (رحمة الله علیه)

موجب تألم و تأثر گردید این شخصیت عظیم که همچون خاندان بزرگوارش به پارسائی و تقنین معروف و مشهورنده همواره سیره و پیشه پدر و جد خویش را وجهی نظر قرار داده پس از تحصیلات علمی در حوزه علمیه قم با متانت و وقاری ستوفی به انجام وظایف دینی و ترویج مذهب حقه پرداخت و از این رهگذر مع زیادی را با دین سین آشنا نمود. روی همین جهات در میان مردم نیز از محبوبیتی خاص برخوردار بود.

این نصیب بزرگ را به خاندان معظم غضنفری و سایر بستگان معظمه خصوصاً آقا زادگان مکرم و معزز ایشان تسلیت عرض می نمایم. از خدای سبحان برای آن عالم بزرگوار رحمت واسعه و مغفرت الهی و برای بازماندگان محترم صبر جمیل و اجر جزیل خواستارم.

۱۳۹۳/۰۶/۱۲ هـ

سید محمد ابن الرضا

سید محمد ابن الرضا

انا لله و انا اليه راجعون

ارتحال عالم جلیل القدر مرحوم آیت الله حاج سید هاشم غضنفری خوانساری (ره) موجب تألم و تأثر گردید.

ضایعه فقدان آن استاد ارجمند را به خاندان مصاب و همه وابستگان و ارادتمندان به آن مرحوم، به ویژه مردم و حوزه های علمیه شهر عالم پرور خوانسار تسلیت عرض می کنم.

از درگاه رب جلیل برای آن فقید سعید علو درجات و برای همه بازماندگان صبر و اجر مسئلت دارم.

سید هاشم حسینی بوشهری : رییس

شورای عالی جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم

بسمه تعالی

در گذشت صدیق ارجمند مرحوم آیت الله حاج سید هاشم غضنفری خوانساری رحمت الله علیه موجب تأثر شد. خداوند متعال ایشان را مشمول غفران واسع خود قرار دهد و به بازماندگان و بیت مکرم صبر و اجر مرحمت فرماید.

سید حسن خمینی

انا لله و انا اليه راجعون

رحلت روحانی متقی و عالم وارسته آیت الله حاج سید هاشم غضنفری خوانساری (رضوان الله علیه) پس از مدتی تحمل بیماری موجب تأسف گردید.

اینجانب فقدان ایشان را به خانواده محترم، دوستان و آشنایان به ویژه مردم ولایتمدار خوانسار تسلیت عرض نموده و از درگاه ربوبی، علو درجات و غفران بیکران برای آن فقید سعید و صبر جمیل و اجر جزیل برای بازماندگان خواستارم.

علیرضا اعرافی: مدیر حوزه های علمیه

اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

در آستانه شهادت گل سر سبد خلقت پیامبر مهر و رحمت، حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)، و سبط اکبرش امام مجتبی و ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (علیهما السلام)

روح بلند و ملکوتی حضرت آیت الله حاج سید هاشم غضنفری (قدس الله نفسه الزکیه) به اجداد طاهرینش پیوست.

معظم له مصداق کامل عالمان ربانی، متواضع و ساده زیست، خوش مجلس و خوش صحبت و حقگو بودند و سالهای متمادی به تبلیغ و ارشاد جامعه مشغول واز هیچ کوششی در این راه مقدس فروگذار نکردند.

این مصیبت عظمی را به ساحت مقدس قلب عالم امکان حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مردم شریف و مومن خوانسار و قم و بیت رفیع و عظیم غضنفری و آقازادگانش به خصوص آیت الله حاج سید هادی غضنفری خوانساری تسلیت می گویم. برای آن عزیز سفر کرده علو درجات و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسألت دارم؛ والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته .

شهرستان خوانسار: سید رضا میرصانعی
خوانساری ۲۷ صفر المظفر ۱۴۴۶ هجری قمری

إنا لله وإنا اليه راجعون

رحلت عالم متقی و فرزانه، سلاله السادات، حضرت آیت الله حاج سید هاشم غضنفری خوانساری رحمه الله علیه که بقیه السلف علمای شهرستان خوانسار بودند، دلهای ارادتمندان و مستفیضان وجود مبارک ایشان را در هاله ای از غم فرو برد.

عالمی با صفا و معنوی که درک محضرشان کلاس درس اخلاق و جلوه های دنیاگریزی و زهد در وجناتشان هویدا بود. پیشتاز اقامه مجالس معرفت، وعظ و روضه بودند و چشمان اشکبارشان در عزای آل الله بالاخص حضرت اباعبدالله علیه السلام گواه دلدادگی. شمع وجودشان هدایتگر محفل اهل ولایت بود و آغوش محبت شان شامل حال دوستان و مریدان.

فقدان این فقیه پارسا که از همراهان همیشگی امامین انقلاب بوده اند ثلمه ای است در دیوار دین که جبران آن به سادگی میسر نیست.

مصیبت مولمه درگذشت این عالم ربانی را به محضر آقاصاحب الزمان (ارواحنا له الفداء) رهبر معظم انقلاب، مراجع معظم تقلید و حوزه های علمیه و عموم روحانیت مكرم و به بیت شریف آن مرحوم، خصوصاً آقا زادگان بزرگوارشان: جناب حجج اسلام والمسلمین حاج سید هادی و حاج سید محسن غضنفری (آیدهما الله) و مردم شریف شهرستان خوانسار تسلیت عرض نموده و از خداوند منان برای آن مرحوم طلب مغفرت، رحمت و علو درجات و برای همه بازماندگان صبر و اجر مسئلت داریم.

روحشان میهمان سفره با کرامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام مجتبی علیه السلام و امام رئوف آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام باد.

تولیت، مدیریت، اساتید، کادر و طلاب حوزه علمیه علوی شهرستان خوانسار

روغن ریخته را نذر امامزاده کرده!

آدم ثروتمندی که خسیس و گداصفت بود، در یک آبادی زندگی می کرد. اهالی آبادی، وضع مالی خوبی نداشتند اما در کارهای خیر، مانند ساختن مسجد، امامزاده و غیره شرکت می کردند و هر کدام مبالغی خرج می کردند.

روزی اهالی روستا برای نوسازی ساختمان امامزاده پیشقدم شدند و با کمک آن ها ساختمان امامزاده نیمه کامل شد. متولی امامزاده به سراغ شخص پولدار رفت و تقاضای کمک کرد او قول داد که باشد همین روزها سهمیه خودم را می پردازم، متولی هم خوشحال و خندان رفت، بنا و کارگر پیدا کرد و این مژده را هم به اهل محل داد. مردم می گفتند: خدا کند بلکه این امامزاده ساخته شود و نیمه کاره نماند. بعضی ها می گفتند: اگر ارباب کمک کند پول درست و حسابی می دهد، هم ساختمان امامزاده درست می شود و هم یک تعمیری از حمام آبادی می شود.

یک روز که متولی و بنا و کارگران امامزاده مشغول کار بودند. مردک خسیس چند تا از قاطرهایش را مشک هایی از روغن بار کرده بود که به تجارت و مسافرت برود در نزدیکی امامزاده پای یکی از قاطرهایش به سوراخ موشی رفت و به زمین خورد و یکی از مشک های روغن پاره شد.

آن مرد فوراً زرنگی کرد. مشک را جمع کرد ولی کمی روغن به زمین ریخت. پیش خودش گفت: این روغن حیف است اینجا بماند. این طرف و آن طرف را نگاه کرد و متولی امامزاده را دید. صدایش کرد و با خونسردی گفت: بین آنجا قاطرم به زمین خورده و یکی از مشک های روغن پاره شده است و مقداری روغن ریخته، برو آنها را جمع کن و خرج امامزاده کن. این هم سهمیه من برای امامزاده! متولی نگاه کرد و دید خاک فقط کمی چرب شده است بدون اینکه جوابی بدهد پشیمان و ناراحت برگشت و بقیه پرسیدند: پس پول چطور شد؟ متولی گفت: یارو روغن ریخته را نذر امامزاده کرده است!

هم خدا را می خواهد هم خرما را!

قبیله عرب هر کدام بتی داشتند که با آداب مخصوص به زیارت آن می رفتند و قربانی تقدیم می کردند.

جالب ترین بت پرستی ها، بت پرستی طایفه حنیفه بوده است زیرا کار جهل و انحطاط و گمراهی را این طایفه به جایی رسانده بودند که بت معبود خویش را از آرد و خرما می ساختند و آن را می پرستیدند. در یکی از سال های قحطی که شدت گرسنگی به حد نهایت رسیده بود افراد قبیله حنیفه آن خدای خرمایی را بین خود قسمت کردند و خوردند!!

پس از این واقعه در میان سایر قبایل عرب اصطلاح «کل ربه زمن المجاعة» رواج یافت و با تغییری که در این اصطلاح به عمل آمد عبارت فارسی «هم خدا را می خواهد هم خرما» را در میان ایرانیان به صورت ضرب المثل درآمد.

آنقدر شور بود که خان هم فهمید!

روزگارانی هر روستایی خانی داشت. مردم روستا مجبور بودند هر ساله مقداری از دسترنج خود را به خان بدهند و همه از خان می ترسیدند. یکی از روستاها خانی داشت که بسیار ابله بود. خان آشپزی داشت که توجهی به درست پختن غذا نمی کرد. غذاهایی که آشپز می پخت بدبو، بدطعم و بی ارزش بودند، اما خان متوجه نمی شد و هیچ اعتراضی نمی کرد و آشپز نیز این را می دانست. اطرافیان خان هم گرچه می دانستند غذاها بد هستند اما از ترس اینکه به روی خان بیاورند، سکوت می کردند و آشپز نیز به کار خود ادامه می داد. یک روز که آشپزباشی مشغول غذا پختن بود ناگهان سنگ نمک از دستش در رفت و مستقیم افتاد توی دیگ غذا. آشپز ابتدا تصمیم گرفت که سنگ نمک را در بیاورد اما وقتی به یاد آورد که خان هیچ وقت توجهی نمی کند تصمیمش عوض شد و به پختن غذا ادامه داد.

وقتی غذا آماده شد و همه دور سفره نشستند هر کس با بی میلی غذای خودش را کشید. با خوردن اولین لقمه آه از نهاد همه برآمد اما جرات اعتراض نداشتند. خان دو سه لقمه خورد و حرفی نزد. اما انگار کم کم متوجه شوری غذا شده باشد، دست از غذا خوردن کشید و رو به آشپزش کرد و گفت: بینم غذا کمی شور نشده است؟ آشپز تکذیب کرد. اطرافیان که برای اولین بار اعتراض خان را دیده بودند جرات یافته و یکی از آنها فریاد کشید: « خجالت بکش! این غذا آنقدر شور شده که خان هم فهمید.»

هیچ کار خداوند بی حکمت نیست ...

پادشاهی هنگام کندن پوست سیبی با چاقو انگشت خود را قطع کرد. وقتی وزیرش فهمید، گفت: «هیچ کار خداوند بی حکمت نیست.» پادشاه از شنیدن این حرف ناراحت شد و فریاد کشید: «در بریده شدن انگشت من چه حکمتی است؟» و دستور داد وزیر را زندانی کنند ...

روزها گذشت تا این که پادشاه برای شکار به جنگل رفت و آن جا آن قدر از سربازانش دور شد که ناگهان خود را میان قبیله ای وحشی تنها یافت. آنان پادشاه را دستگیر کرده و به قصد کشتنش به درختی بستند.

این قبیله رسم عجیبی داشتند که بدن قربانیانشان باید کاملاً سالم باشد و چون پادشاه یک انگشت نداشت او را رها کردند و او به قصر خود بازگشت. در حالی که به سخن وزیر می اندیشید دستور آزادی وزیر را داد.

وقتی وزیر به خدمت شاه رسید شاه گفت: «درست گفتم، قطع شدن انگشتم برای من حکمتی داشت ولی این زندان رفتن برای تو جز رنج کشیدن چه فایده ای داشته؟» وزیر در پاسخ پادشاه لبخند زد و پاسخ داد: «برای من هم پر فایده بود چرا که من همیشه در همه حال با شما بودم و اگر آن روز در زندان نبودم حالا حتماً کشته شده بودم.»

سبیل کسی را چرب کردن؟

از ابتدای حکومت صفویه ریش و سبیل بلند رواج زیادی پیدا کرد ولی بتدریج از ابهت ریش کم و به ابهت سبیل اضافه شد تا جایی که در دوران شاه عباس اول دیگر ریش تقریباً محو شد و در عوض سبیل‌های کلفت و چخماقی و بلند باب شد. سبیل‌های از بناگوش در رفته محبوب سلطان بود و همه سعی می‌کردند در بلند کردن سبیل با یکدیگر رقابت کنند تا محبوب سلطنت باشند و راحت‌تر به مرادشان برسند.

اما برای رو به بالا نگهداشتن این سبیل‌ها باید روزی چند بار آن را چرب می‌کردند و جلا می‌دادند و برای این کار مستخدم‌هایی داشتند و هر گاه این مستخدمان کار خود را خوب انجام می‌دادند و صاحب سبیل از زیبایی و ابهت سبیل خود شاد می‌شد، اطرافیان هر تقاضایی که داشتند می‌گفتند و صاحب سبیل نیز اجابت می‌کرد. بنابراین عبارت «سبیل کسی را چرب کردن» در آن زمان بین مردم معنایی معادل اخاذی کردن و گرفتن چیزی از صاحب سبیل داشت.

امروزه این اصطلاح به معنای رشوه دادن است. یعنی کسی به صاحب سبیل رشوه می‌دهد تا وی کارش را انجام دهد.

کوتاه خردمند به که نادان بلند؟

ملک‌زاده‌ای شنیدم که کوتاه بود و حقیر و دیگر برادران بلند و خوب‌روی. پدر به کراهت و استحقار در وی نظر می‌کرد. پس به فراست دریافت و گفت: ای پدر! کوتاه خردمند به که نادان بلند! نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر. پدر بخندید و ارکان دولت پسندیدند و برادران برنجیدند.

شنیدم که ملک را در آن مدت دشمنی صعب روی نمود. چون لشکر از هر طرف روی آوردند، اول کسی که به میدان درآمد، این پسر بود. بر سپاه دشمن زد و تنی چند مردان کاری بینداخت. بر دشمن ظفر یافتند و ملک سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت و هرروز نظر پیش کرد که تا ولیعهد خویش کرد.

«علف به دهن بزی باید شیرین بیاد»؛

بز جانور پر طاقتی است که اگر چه در بازار دارای قیمت پایین تری نسبت به گوسفند است ولی یک توانایی خاص دارد که باعث شده مورد توجه دامداران قرار بگیرد، در واقع بزها می‌توانند هر چیز غیر معمولی از پوست درخت تا شاخه‌های خشک و تیغ دار خار را به آسانی بخورند، در حالی که گوسفندان چنین قابلیت را ندارند، در نتیجه همین امر باعث می‌شود که در زمان خشکسالی و کمبود علوفه بزها برخلاف دیگر دام‌ها به حیات خود ادامه دهند و همچنان منبع درآمدی برای صاحبان خود باشند، پس درست است که علفی که بز می‌خورد شاید چندان خوش طعم نباشد ولی باعث ادامه پیدا کردن زندگی جانور می‌شود.

زیر کاسه نیم کاسه‌ای است ؟

در گذشته که وسایل خنک‌کننده و نگاه‌دارنده مانند یخچال و فریزر و فلاکس و یخدان وجود نداشت، مردم خوراکی‌های فاسدشدنی را در کاسه می‌ریختند و کاسه‌ها را در سردابه‌ها و زیرزمین‌ها، دور از دسترس ساکنان خانه و به ویژه کودکان می‌گذاشتند. آن‌گاه کاسه‌ها و قدهای بزرگی را وارونه بر روی آن‌ها قرار می‌دادند تا از گرد و غبار و حشرات و حیوانات موذی مانند موش و گربه محفوظ بمانند. اما در آشپزخانه‌ها کاسه‌ها و قدهای بزرگ را وارونه قرار نمی‌دهند و آن‌ها را در جاهای مخصوص پهلوی یکدیگر می‌گذارند و کاسه‌های کوچک و کوچک‌تر را یکی پس از دیگری در درون آن‌ها جای می‌دهند. از این رو در گذشته اگر کسی می‌دید که کاسه‌ی بزرگی در آشپزخانه وارونه قرار گرفته است به قیاس کاسه‌های موجود در زیر زمین، گمان می‌کرد که در زیر آن نیز باید نیم کاسه‌ای وجود داشته باشد که به این شکل گذاشته شده است، ولی چون این کار در آشپزخانه معمول نبوده، در این مورد مطمئن نبود و لذا این کار را حقه و فریبی می‌پنداشت و در صدد یافتن علت آن برمی‌آمد. بدین ترتیب رفته رفته عبارت «زیر کاسه نیم کاسه‌ای است» به معنای وجود نیرنگ و فریب در کار، در میان مردم به صورت ضرب‌المثل درآمده و در موارد وجود شبهه‌ای در کار مورد استفاده قرار گرفت.

ریش و قیچی را به دست کسی سپردن ؟

در میان ایرانیان برای صاحب ریش هیچ بلا و مصیبتی بالاتر از این نبوده است که کسی از روی دشمنی یا در مقام تنبیه به زور ریش او را بتراشد و از این رو دادن ریش و قیچی به دست آرایشگر و سلمانی نشانه‌ی اعتماد و اطمینان کاملی بود که مردان به آرایشگر نشان می‌دادند که ریش آنان را نه از بیخ و بن، بلکه در حد آرایش کوتاه کند. بعدها نیز مردم این اصطلاح را در معنی مجازی برای نشان دادن اعتماد و اطمینان به کسی و وکیل قراردادن او برای انجام کاری به کار بردند.

«سر خر پیدا شد» ؟

روزی مردی سوار بر خر از دهی به دهی دیگر می‌رفت. در میان راه عده‌ای از جوانان که شراب خورده و مست بودند راه را بر او می‌بندند و یکی از آنها جامی را پر از شراب به او تعارف می‌کند. مرد استغفرالله گویان سرباز زد و ولی جوانان دست بردار نبودند. بالاخره یکی از آنها خنجری زیر گلویش گذاشت و تهدید کرد که اگر شراب تعارفی را نخورد کشته می‌شود. مرد برای حفظ جان راضی شده و با اکراه جام گرفته و رو به آسمان گفت: خدایا تو می‌دانی که من بخاطر حفظ جانم این شراب را می‌خورم. چون جام را به لب نزدیک کرد ناگهان خرش شروع به تکان دادن سر خود کرد و سر خر به جام شراب خورد و شراب بر زمین ریخت و جوانان خندیدند.... مرد نیز با دلخوری گفت: پس از عمری خواستیم شرابی حلال بخوریم این سر خر نگذاشت...

۵۵ - بیان این که معشوق ازل نقاب گشود و محبوب لم یزل جمال نمود و ناظر را به یک نگاه دل از کف ربود و عاشق را خون دل از دیده بر گشود به نحوی که برق تیغ را مشعل بزم عیشی شمردند و نوک تیر را پرنیان و حریر پنداشتند، شاهد حال و گواه این مقال عروسی فخر زمن حضرت قاسم بن الحسن « علیهما السلام » در آن سر زمین پر مکن، که اجمالاً اشارت کرده؛ می فرماید:

سید محمد وهاج

عشرت و غم را گه یاری رسید
راحت و محنت شدی با هم قران
متفق زاری و آزادی به هم
آن به عشرت وان به زاری و بکا
قاسم ناشاد را چون شد وطن
تیر آهش بر سپهر آبنوس
ناز پرورد نوعروسی اشکبار
زان عروسی خاک هامون لاله گون
قدسیان زان عیش در سوز و گداز
جملگی سرگرم زاری و فغان
شربتش بُد آب تیغ دشمنان
ام لیلا در نوای رود! رود!
بُد سکینه از عطش گرم فغان
این یکی در گریه وان یک در فسوس
خون دل از دیدگان جانا مریز
جان من بهرم عزاداری مکن
آتش قلب مرا دامان مزن
همچو موی خود پریشانم مکن
نالۀ زار تو گر گردد بلند
دست حسرت زد به دامان دلش
مایۀ قلب حزین، ناشاد من
دل ندارم رو دل دیگر بجو
غرق بحر خون علی اکبرم
یک جهت بینم نوای رود! رود!
در ازل گشتیم ما این سان رضا
کز مراد خویشتن شویم دست
حالت ما در پریشانی خوش است

باز دل را نوبت زاری رسید
شادی و غم گشت با هم توآمان
متحد شادی و ناشادی به هم
جمع در یک جا عروسی و عزا
یعنی اندر حجلۀ عیش و محن
دید بُد در بزم عیشش نوعروس
دید اندر حجله گه زار و نزار
زان عروسی چشم گردون پر ز خون
زان عروسی عرش اندر اهتزاز
زان عروسی حوریان اندر جنان
نقل آن شادی، دُر اشک روان
زینب اندر حجله سرگرم سرود
با نوا کلتوم بودی نوحه خوان
یک طرف داماد و یک جانب عروس
گفت دامادش که ای یار عزیز
از سراب دیده خونباری مکن
دل ندارم آتش اندر جان مزن
همچو روی خویش حیرانم مکن
نو عروسا هست بر من ناپسند
جست از جا نوعروس مقبلش
گفت کای رعنا جوان داماد من
آتشم بر دل مزن زین گفتگو
ای پسر عم با چه دل من بنگرم
یک طرف بینم سرود اندر سرود
گفت دامادش کای بدر دُجی
عهد با حق بسته ایم اندر الست
خانمان ما به ویرانی خوش است

کشته گشتن بهترین شادی ماست

نامرادی عین آزادی ماست

۵۶- در بیان توجه حضرت قاسم «علیه السلام» به سوی خیام و دلجویی او، عروس مایوس با حسرت مأنوس را وداع گفتن و جواب شنفتن [شنیدن]

سید محمد وهّاج

شد مکین فرخ عروسی خوش خصال
در ره داماد عشقش چشم باز
دید دامادی گزین و دلنشین
جاگزین شد مهر اندر نزد مه
عقد پروین ریختی بر روی ماه
عیش و محنت شد به همدیگر
قرین جای نغمه بود بانگ رود! رود!
زینب و کلثوم کف زن از آسف
آتش افشان از زمین بر آسمان
شمع سوزان طلعت اکبر شدی
سینه زن زینب سکینه دل کباب
گشت در دریای غم کشتی نشین
کرد اندر آتش سوزان وطن
شد به تیه محنت و ماتم مقیم
که به پا شد در زمین کربلا
یک طرف در ناله و زاری عروس
وان دیگر مشتاق شمشیر و سنان
گشت با داماد خود در گفتگو
از من بیدل تو مهجوری مکن
از زمین بین بر فلک آوای کوس
بانگ «هل من ناصر» ش بر آسمان
یک جهت خون علی اکبر به
جوش عار آید مرا این زندگی
کامران بودن به عقبی خوش تر است
مردن از این زندگانی بهتر است
مانع من سوی میدانگه مشو
مهر پیش آورد و دلجوییش کرد

باز اندر حجله طبع و خیال
ناز پرور نوعروسی دلنواز
داشت اندر حجله شادی مکین
یعنی آمد قاسم اندر حجله گه
آفتابی تافت اندر حجله گاه
ساختن با سوختن شد هم نشین
جای نقل و شادیش گرز و عمود
زد سکینه دست بر سر جای دف
رقص رقصان هر سوی نوک سنان
دست زن عباس نام آور شدی
نغمه خوان کلثوم و لیلا و رباب
زین عروسی نوح شد با غم قرین
زین عروسی شد خلیل اندر محن
زین عروسی با ید و بیضا کلیم
الله الله زین عروسی و عزا
یک طرف داماد سرگرم فسوس
آن یکی در حجله با آه و فغان
ناز پرور نوعروس نیک خو
کای تو ای سرو روان دوری مکن
گفت دامادش کای نیکو عروس
خیز و بنگر باب زارت را چه سان
یک طرف اعدای دین بین در خروش
نگ باشد مرا فرخندگی
چشم پوشیدن ز دنیا خوش تر است
جان سپردن در جوانی بهتر است
صبر کن جانا تو سد ره مشو
پس وداع نوعروس خویش کرد

پای کوبان روی در میدان نهاد

آمد اندر قلب میدان ایستاد

۵۷ - در بیان آمدن قاسم بن حسن در برابر امام ممتحن و اذن جهاد خواستن و شهادت یافتن و استعانت نمودن و آمدن امام به بالین آن ناکام

سید محمد وهّاج

تا به اذن شه رود در رزمگه
پس ببوسیدش ز راه مهر چهر
سیم گون چهرش ز غم شد لاله گون
وی نهال قامت طوبای من
فانی حقیق و در حق زنده ایم
تشنه دیدار جانانیم ما
شاهباز سدره جانانه باش
در فضای لامکان مأوای کن
کرد آن ناشاد را زان اذن شاد
نوعروسش رخ نمود از خون نگار
کز فروغش گشت نیلی چهر ماه
پیکر شجاعان و گردان زبون
تیغ خونبارش همی خون ریز شد
چهره ایمان شد از آن جلوه گر
کز شرارش کفر و عدوان پاک سوخت
گشت از شجاعان و از عدوان بسی
ناوک پرن به رویش آختند
دیده جبریل گشت او را نشان
از فلک میکال گفتمی ای دریغ
مرتعش گشتی تن چرخ برین
گشت نخل قامتش در خون طپان
خون چکان گردید چشم حور عین
گشت از سُم ستوران پایمال
کاستخوان سینه اش در هم شکست
بر به گوش خسرو ملک بقا
تیر آهش بر شد اندر نه سپهر
قاسم ای سرو روان! ناشاد من!

قاسم ناشاد آمد نزد شه
شه در آغوشش کشید از روی مهر
از غم هجرش فرو بارید خون
گفت کای مهر جهان آرای من
ما که اندر عهد خود پاینده ایم
رهرو عشقیم و عطشانیم ما
راه عشق است این برو مردانه باش
در هوای قرب جانان جای کن
داد قاسم را چو شه اذن جهاد
شد به سوی جنگ قاسم ره سپار
آفتابی تافت اندر رزمگاه
گشت از سیمای او سیماب گون
برق شمشیرش شررانگیز شد
گشت تیغ بی دریغش شعله ور
جوهر تیغش چنان آتش فروخت
گشت تازان اندر آن میدان بسی
عاقبت اعدا به سویش تاختند
گشت هر تیری به سویش پر زنان
هر زمان کآمد برایش برق تیغ
هر سنانی شد به جسمش جاگزین
آخر از بیداد و جور ظالمان
اوفتاد از زمین چو بر روی زمین
روی خاک آن قامت طوبی مثال
پیکرش را خصم دون از سنگ خست
نالۀ زارش چو گشتی آشنا
شه به بالینش رسید از راه مهر
گفت کای رعنا جوان! داماد من!

نوگل رویت ز خون رنگین چراست ؟

سنبل مویت ز کین خونین چراست ؟

۵۸ - در بیان شهادت حضرت قاسم،

سید محمد وهّاج

بردن امام « علیه السلام » نعش آن جوان ناکام را در میان خیام طاهرات

آن سهی سرو ریاض دین حَسَن
لاله گون گردید از خونش زمین
شد به گوش خسرو ملک ولا
آشنا بر گوش شاه دین حسین
دید خونین پیکرش روی زمین
دست غم زین ماجرا بر سر گرفت
داغ مرگت ای جوان پشتم شکست
شست ز آب دیدگانش شاه چهر
زیب فتراکش نمود آن جسم چاک
رفت از دل صبر و تاب نوعروس
بر سر آن کشته خونین دل عیال
دست غم بر سر زنان نالان شدند
دیگری زین غم گریبان چاک کرد
دیگری پیکانش از تن بر کشید
زخم بود افزون نبودش جای بوس
داد از دل زین مصیبت صبر و تاب
واژگون بادت بسی لیل و نهار
دامن افلاک زین غم پر ز خون
خیمه جاه تو گردد سرنگون

قاسم آن بدر دُجی فخر زَمَن
با تن خونین فتاد از صدر زین
نالۀ زار حزینش آشنا
گشت چون آن نالۀ پر شور و شین
شد به بالینش شه دنیا و دین
قامات سروش چو جان در بر گرفت
گفت ناشادم! شدی آخر ز دست
پس در آغوشش کشید از روی مهر
برگرفت آن جسم خونین را ز خاک
برد اندر حجله اش با صد فسوس
آمدند از خیمگه شوریده حال
سر به سر بر حالتش گریان شدند
آن یکی از چهره اش خون پاک کرد
آن یکی زخم تنش را بنگرید
خواست بوسد روی نیکویش عروس
کرد از خون گیسوانش را خضاب
گفت روزت تیره باد ای روزگار
جامه ات ای چرخ بادا نیلگون
ای فلک طاق تو گردد واژگون

بس بود وهّاج بگذر زین سخن

خرمن دل را دگر آتش مزین

۵۹ - در مرثیه حضرت امام رضا « علیه السلام »

شهید راه رضای خدا غریب خراسان
ملاذ عالم و جاهل کمال رحمت یزدان
مدار عرصه هستی نهنگ لجه عرفان
سجل بینش و سر دفتر حقایق و ایقان
شدند طوس و سناباد رشک روضه رضوان
به دستیاری مأمون دون به شاه خراسان
چه ها کشید و چه ها دید آن امام غریبان
کشید رشته زهری به سان آتش سوزان
که لخت جگر را ز حلق ریخت به دامان
کشید ناله و افغان و آه از دل بریان
به انتظار تقی جواد مایه ایمان
دمی زهر پسر ریختش سرشک ز چشمان
در پیچ و تاب همی گشت و کرد ناله و افغان

امام ثامن ضامن خدیو خطه امکان
پناه عارف و عامی امام حاضر و غایب
قرار عالم امکان هژبر بیشه هیجا
کتاب دانش و شیرازه صحیفه رحمت
گزید جای چه آن شه طوس و خاک سناباد
فلک ز کج روشی طرح ظلم و کینه فرو ریخت
فغان و آه که از جور و ظلم زاده هارون
به نوک سوزن عدوان به دانه دانه انگور
دریغ از تف آن زهر و از شراره و سوزش
به جسم زار رضا زهر کینه چون که اثر کرد
شکم نهاد به روی زمین و دیده به ره دوخت
گهی ز دوری خواهر قرین آتش حسرت
جگر خراش و جگر سوز روی خاک چو بسمل

در آن مصیبت وهّاج را ز ناله نمانده

مجال اینکه نگارد زیاده شعر به دیوان

۶۰- و له ایضاً در مرثیه حضرت رضا «علیه السلام»

مسند نشین صفه ایوان ارتضا
از جور و ظلم زاده هارون غریب شد
نالید یثرب از غم هجرش به روز و شب
بیرون شد از مدینه و بر اهل بیت خود
اندر نخست محترم آمد به شهر طوس
لیکن ز جور و کینه مأمون به عاقبت
مقتول زهر کینه و سم جفا نمود
لخت جگر ز حدت زهر از گلوی و حلق
بنهاد رو به خاک غریبی ز درج چشم
فرمود ای دریغ نباشد مرا به بر
رو به مدینه کرد و به افغان و ناله گفت
به تربت غریبی من یک دمی گذر

سلطان دین امام مبین حضرت رضا
گشت از دیار دور و جدا ماند ز اقربا
بالید طوس بر فلک و عرش کبریا
گفتا قرین شوید به رنج و غم و عنا
بر مسند خلافت عظمی گزید جا
شد بی کس و غریب و گرفتار و بینوا
آتش فکند در دل او زهر جانگزا
بر خاک تیره ریختش آن آیت بقا
گوهر فشانند و گفت نباشد مرا دوا
هنگام نزع روح نه یار و نه آشنا
کای مایه امید تقی جان برم بیا
زان پیشتر که در ره حق جان کنم فدا

و هاج از حدیث جگر سوز شاه دین

خون می چکد ز قائمه عرش کبریا

سید محمد و هاج

۶۱- «شاهان روزگار در این آرزو مدام»

بالد به اوج عرش برین آستان طوس
شاهان روزگار در این آرزو مدام
دُرّجی است ارض طو که بالد به نه فلک
یعنی امام هشتم سلطان دین رضا
آه از دمی که زاده هارون بدسرشت
زهر جفا به کام رضا ریخت از ستم
بگداخت زهر کین دل و جان رضا چنان
حدت نمود زهر جگر سوز جانگزای
لخت جگر به خاک غریبی ز حلق ریخت

نه گنبد سپهر بود سایبان طوس
شاید که تا شوند شبی پاسبان طوس
جا کرده پاک گوهری اندر دهان طوس
کهف وری ، پناه امم قهرمان طوس
آتش فکند از ستم و کین به جان طوس
بر اوج نه سپهر برین شد فغان طوس
کز دست رفت طاقت و صبر و توان طوس
کش بر فلک رسید همی الأمان طوس
از سوز زهر کین و ستم ، میهمان طوس.

و هاج ! ظلم و کینه مأمون دون نمود

انجام نوبهار رضا را خزان طوس

۶۲- «روز ازل چه قرعه درد و بلا زدند»

سید محمد وهاج

روز ازل چه قرعه درد و بلا زدند و بلا به قرعه اهل ولا زدند
ذرات را به بزم ازل این ندا زدند «برخوان غم چه عالمیان را صلا زدند
اول صلا به سلسله انبیاء زدند»

پشت فلک ز بار گران الم خمید کیوان، سیاه جامه غم را به تن درید
بر صفحه عذار ملک جوی خون دوید «نوبت بر اولیاء چه رسید آسمان طپید
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند»

گردون دون نواز زد از کین گریزها تا تیره کرد روز امید عزیزها
وارونه گشت چرخ و عیان شد ستیزها «پس آتشی ز اخگر الماس ریزهها
افروختند و بر حسن مجتبی زدند»

نمرود سان یزید و عیب الله عنود بر آل مصطفی که بُدند آیت وجود
گشتند کینه جو و نکردندشان سجود «وانگه سُرادقی که ملک محرمش نبود
کندند از مدینه و بر کربلا زدند»

از تیر و خنجرونی و شمشیرجان ستان افتاد روی خاک تن سرو قامتان
شد بر فلک ز گلشن دین بانگ الأمان «وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان
بسی نخلها ز گلشن آل عبا زدند»

در کربلا ز زاده سفیان دون، یزید از زمین چه بر زمین تن سلطان دین رسید
خاکم به سر، که عرش برین بر زمین رسید «پس خنجری کز آن جگر مصطفی درید
بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند»

زینب به قتلگاه شهیدان به جسنجو آمد به نعش پاک برادر نمود رو
پس بوسه داد خنجر ببریده و گلو اهل حرم دریده گریبان، گشاده مو
فریاد بر در حرم کبریا زدند»

سید محمد وهاج

۶۳- « رباعیات »

عصیان من و گناه ، دل داند و حق کردار بد و تباه ، دل داند و حق
این جرم و گناه نه در خور غفران است جز مرحمت اله دل داند و حق
ایضاً

گیسوی تو شام تار و رخسار تو ماه روز من دلداده چو زلف تو سیاه
زان موی و رخت عقل به حق برده پناه « لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ »
ایضاً

آن ژاژِ فرومایه که در دولت مرد اطفال و عیال خود به دولت سپرد
وهاج چو در فقر به مردن تن داد فرزند و عیال را به رزاق سپرد
ایضاً

از جور سپهر کج رو دون پایه گر نیست مرا در این جهان سرمایه
برگو به رقیب بعد از اینم دیگر برخیز و مرا غول بنه بر خا...ه
ایضاً له

من به فقر و غنا ندارم جنگ لیک بر من زمانه باشد تنگ
خوشدلم بر رضای دوست که گر شهد بر کام من نهد چو شرنگ
ایضاً له

خیزید که می بریم اندر لب کشت با ساقیکی ماه رخ و حور سرشت
بر رغم زمانه می بنوشیم همی کآینده نیامداست و بگذشته گذشت

کلیات دیوان سید محمد وهاج با رباعی زیر به پایان رسیده است :

غم مخور ای دوست بماند آنچه می بینی آنچنان بماند
راحت و شادیش پایدار نباشد گریه و زاریش جاودان بماند

تمام

این دو بیت مطلع قصیده ای است از سعید طایی مشهور به الحکیم الکامل
و زین الشعرا از شاعران فارسی زبان سده ششم هجری قمری است که در
باب الالباب عوفی آورده شده است.

سرود میلاد امام حسین «ع»

حسینی ساعی

شد سوم ماه شعبان خورشید ولایت تابان

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

روشن ز جمالش عالم هم عرش خدای اعظم

شد شادی و گریه توأم گویند و ملائک با هم

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

شد سوم ماه شعبان خورشید ولایت تابان

بنگر که جهان شد پر نور تابنده به بیت المعمور

دل های خلائق مسرور برگو تو به حدّ مقدر

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

به به که عجب مولودی است مولود بسی مسعودی است

از خلقت او مقصودی است جز حق همه در نابودی است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

لعبه زمین مأوا کرد در خانه زهرا جا کرد

خدمت ز ادب یکجا کرد پس قابلگی لعبه کرد

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

حوران همگی با رفعت حاضر همه بهر خدمت

با جاه و جلال و شوکت بنهاده به زهرا عزت

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

ای فطرس نالان برخیز دامان حسین دست آویز

اشکی ز پشیمانی ریز با قلب محبت آمیز

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

ساعی که سراید اشعار با لطف خدای دادار

ماند به جهان این آثار بنما سخنت را تکرار

میلاد حسین است آن نور دو عین است

میلاد حسین است آن نور دو عین است

حسینعلی ساعی

سرود درباره ولادت امام حسین «ع»

مژده آید از غیب موسم سرور است در همه عوالم جلوه های نور است
چون که روز میلاد است هر دلی از آن شاد است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

مولد شریف ماه مشرقین است

مولد شریف ماه مشرقین است

فاطمه مبارک مقدم حسینت فخر کن به عالم بهر نور عینت
کرده ای سر افراز خلق عالمینت آسمان فروزان است هر کجا چراغان است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

مولد شریف ماه مشرقین است

مولد شریف ماه مشرقین است

عرش اعظم حق صحن آستانش شد مدار توحید طاق ابروانش
جلوه خدائی ظاهر از لبانش آیه های قرآن است

چشمه سار احسان است

بر تمام مردم نور هر دو عین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

هدرد دردمندان از حسین دوا شد حاجت زن و مرد از همه روا شد
حق و باطل از هم از حسین جدا شد می رسد ندا هر دم بر همه بنی آدم

این حسین قتیل نیزه و سنین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

خانه غلی شد مهبط ملایک تا که جمله گویند مقدمش مبارک
می دهند ندای احسن و تبارک شد به دامن مادر آن عزیز پیغمبر

نور چشم زهرا شمس نشأتین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

ساعی اندر این روز تهنیت بگوید گلشن حسینی روز و شب بیوید
راه دیگری را غیر او نپوید خواهد او شفاعت را ، از حسین قیامت را

چونکه سر فراز عالمین حسین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

جشن با شکوه شاه دین حسین است

حسینعلی ساعی

درباره ولادت حضرت زینب (ع)

صبحگاهان چون گریبان بر درید هاتف غیبی بدادم این نوید
 مژده مژده موسم شادی رسید رایحه از روضه رضوان دمید
 نوگلی بر دامن زهرا نشست دامنش را زینب کبرا نشست
 زینب والا مهین بانوی دین با جمالش کرده نورانی زمین
 آمده میلاد آن فرخنده زن بانوی شایسته فخر زمن
 عرشیان حیرت زده از آن جمال فرشیان اندر تعجب زان جلال
 این چنین مولود با فرّ و وقار سکه زد از صبر خود در روزگار
 منبع صبر و شکیبایی شده از شهادت بانوی عظمای شده
 گر بگویم قهرمان کربلاست نی غلط گفتم که در هر دو سراسر است
 صبر او اندر جهان ناگفتنی است حلم وی در کربلا نشیندنی است
 کرد وی اندر بلا ایستادگی داد درس صبر و هم آزادگی
 کوفه و شام از سخنرانی او زیر و رو شد منفعل گشتی عدو
 با بیان آتشین رسوا نمود ابن مرجانه یزید و هر که بود
 او شهادت با اسارت زنده کرد دین جدش تا ابد پاینده کرد
 کاخ استبداد را از پا بکند آل عصمت را نمودی سربلند
 زینب است اما چه زینب؟ گوش دار او زن است اما چه زن در روزگار
 ار نمی آمد به همراه حسین در زمین کربلا با شور و شین
 از شهادت هیچ آثاری نبود بلکه از اسلام آماری نبود
 با اسیران مردمان را ز اشتباه کرد بیرون زینب با فرّ و جاه
 پرچم توحید را در شام زد خط باطل بر همه او هام زد
 حبذا بر استقامت های او مرحبا بر آن شهادت های او
 مرد و زن را درس حریت بداد رهرو حق شد ره حق را گشاد
 کم بر اشک و آه وی بنما نظر بر فداکاری او یک دم نگر
 با همه داغ فراوانی که دید با همه زخم زبان ها کاو شنید
 آن چنان زد بر دهان دشمنان با سخن ها یی که راندی بر زبان
 لوزه ها بر کاخ جباران فکند ریشه باطل همه از جا بکند
 ساعی اندر مدح زینب دم زند بر گل این واقعه شبنم زند

میلاذیه حضرت زینب «ع»

حسینعلی ساعی

روز میلاد زنی چون زینب کبری استی
 سال پنجم یا ششم از هجرت پیغمبر است
 حوریان اندر حریمش یک به یک خدمتگزار
 انتخاب نام او زینب به امر کردگار
 مادرش زهرا به او درس اسارت یاد داد
 اندر این روزی که پا بنهاده اندر این جهان
 به از این نوزاد عالی رتبه والا مقام
 چون که پیغمبر به بر بگرفتند این نوزاد را
 روزگارش با غم و اندوه و محنت گشته طی
 حلم و صبرش در خور توصیف و در گفتار نیست
 هاجر و مریم کنیز آستان زینبند
 ساعی اندر مدح زینب کی تواند دم زند
سرود ولادت حضرت زینب «ع»

به به که عجب نوروزی است فرخنده مبارک روزی است

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

احسن به چنین نوزادی نوزاد از مقدم او شد سادی
 نوزاد مبارک زادی در دامن زهرا آن بانوی عظاماست

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

تابنده مه رخسارش دانه عظمت دادارش
 دین زنده شد از گفتارش او پرچم دین را با صبر خود آراست

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

شید جشن ولادت برپا در عرشه عرش اعلا
 روشن شده چشم زهرا در خلد برین هم این جشن مهیاست

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

حوران جنان خندانند از مقدم وی شادانند
 چون منزلتش می دانند ابقای شریعت از زینب کبراست

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

ساعی که سخن گوینا کرد منظومه خود انشا کرد
 بر اهل ادب اهدا کرد بار دگر این بیت از خرمی آراست

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

به به که عجب نوروزی است فرخنده مبارک روزی است

چون زینب کبری در دامن زهراست
 چون زینب کبری در دامن زهراست

میلاذیه حضرت زینب «ع»

حسینعلی ساعی

روز میلاد زینب کبری است
 روز پنجم جمادی الاولی
 دامن فاطمه در افشان شد
 دختری کرده چهره آرائی
 بعد مادر زنی به مثلش نیست
 زینب است آنکه صبر او دریاست
 در جهان منبع اصالت هست
 قدسیان خادمان درگاهش
 خادم خاص او بود مریم
 لحن گفتار او علی وار است
 با سخنرانیش به کوفه و شام
 کرد رسوا یزید و ابن زیاد
 بانوی داغدیده غوغا کرد
 آفرین بر جناب زینب باد
 پرچم لا اله الا الله
 اشک هایش چو سیل بنیان کن
 یادم آمد که در بساط یزید
 چوب می زد چو بر لبان حسین
 گفت زینب به گریه و زاری
 تو گمان می کنی که پیروزی
 منقلب کرد زینب کبری
 ساعی از مدح وی بود عاجز
 جشن نوزادیش کنون برپاست
 پرده رفتی ز چهره اش بالا
 مهبط نور حی سبحان شد
 گشته آیات حق شکوفائی
 ار که باشد بگو که این زن کیست؟
 در صفات خجسته بی همتاست
 معدن علم و هم شجاعت هست
 روز و شب جملگی به همراهش
 باشد او با جناب وی همدم
 گفتگوهای او شکر بار است
 ماجرای قیام شد اتمام
 قدرت هر کدامشان بر باد
 با سخن ننگ هر یک افشا کرد
 کی فدا کاریش رود از یاد
 زد به بالای قصر آن گمراه
 کرد ویران کاخ ها این زن
 آن ستمکاره پلید عنید
 هم به دندان سید کونین
 کی دنی تا به کی ستمکاری
 فاتح و سرافراز امروزی
 مجلس جشن فرقه اعدا
 زین جهت شد چکامه اش موجز

حسینعلی ساعی

ولادت حضرت امام زین العابدین «ع»

بشارت از آسمان ز قدسیان آمده که از برای حسین دزی گران آمده
یکی خجسته پسر دیده به عالم گشود حجت پروردگار جان جهان آمده

زنده دلان مژده که روز میلاد شد

ولادت حضرت سید سجّاد شد

برافق معنوی صبح سعادت دمید طلایه دار شفق بساط رحمت کشید
باز شده بر همه دریچه ای از امید بایداز این چشمه سار جرعه شادی چشید

دل مجبان وی از این خبر شاد شد

ولادت حضرت سید سجّاد شد

عجب گلی باز شد به گلشن احمدی معطر و مشکبار رایحه سرمدی
ولایت مطلقه به نام او آمدی ولایت و رهبری در کف او آمدی

رهبر جنّ و بشر امام سجّاد شد

ولادت حضرت سید سجّاد شد

مادر این نور پاک بود از ایران زمین کشور ما مفتخر از این زن نازنین
از اینکه گردیده است همسر سلطان دین یکی پسر پرورید که شد امام مبین

به دامنش از شرف یگانه نوزاد شد

ولادت حضرت سید سجّاد شد

به دشت کربلا همین عزیز خدا ز بعد بابای خود به رنج و غم مبتلا
ظلم فراوان بدید ز فرقه اشقیا اسارتش زنده کرد وقایع کربلا

به شام ویران چو وی خطبه اش ایراد شد

ولادت حضرت سجّاد شد

حسین و جانبازیش زنده ز گفتار اوست دین نبی جاودان ز نطق پر بار اوست
اگر جهان روشن است جمله ز آثار اوست مقام زین العباد کلام دادار اوست

پایه دین خدا ز راهش ایجاد شد

ولادت حضرت سید سجّاد شد

ساعی از این واقعه نظم سخن ساز کرد صفحه دل را ز عشق بر همگان باز کرد
زمزمه طبع خود یکسره آغاز کرد اهل جهان را خبر بی شک از این راز کرد

در این چکامه ز حق غیبش امداد شد

ولادت حضرت سید سجّاد شد

ک حسینعلی ساعی

ولادت حضرت امام سجّاد «ع»

رسد برگوش دل مژده که عید است یگانه عید مسعود سعید است
 بیفشان مرغ دانش بال و پر را بده مژده تمام بوم و بر را
 بگو بار دگر عالم نوین شد بگو میلاد زین العابدین شد
 گل خوشبوی گلزار پیمبر دمید اندر سحر از حکم داور
 مهین بانوی ایران شهربانو شده دامان وی یکباره خوشبو
 امام چارمین نورش درخشید خداوند بر حسین فرزند بخشید
 علی ابن حسین آن در یکتا به زین العابدین گشته مسما
 جهان زان مقدم پاکیزه نوزاد به خود فرّ و شکوه دیگری داد
 تو ای ایران به دنیا سرافرازی که از این نو عروس آینده سازی
 بگو ساعی که آمد روز میلاد چه میلادی که گشته از آن شاد

ولادت حضرت امام سجّاد «ع»

روز تابان پنجم شعبان خیمه زد بر سریره امکان
 هاتف خوش خبر ، خبر آورد خبر تازه چون گهر آورد
 مژده آورده روز میلاد است مژده اش از علی سجّاد است
 روز امروز بهترین روز است برترین روز فصل نوروز است
 صبحگاهش طلیعه نور است همه جاها تشعشع طور است
 نور چشم حسین ولی خدا دیده بگشوده اندر این دنیا
 مادر وی ز کشور ایران شهربانو عصاره ایمان
 بانویی با فضیلت و تقوا حاصل در علم الأسماء
 دختر یزدگرد ایرانی برگزیده ز امر سبحانی
 تا شود مادری برازنده گهری شاهوار و ارزنده
 در مدینه بیامد از ایران تا کند سرفراز این سامان
 رفت از ایران عروس زهرا شد زین شرف برگزیده یکجا شد
 زین جهت سرفراز ایران است بهر این ازدواج شادان است

...

...

ولادت حضرت امام سجاد «ع»

کتاب حسینعلی ساعی

...
 از چنین دختری یکی فرزند
 گُل رویش جهان گلستان کرد
 باشدش از سالله یاسین
 آسمان ها ز مقدمش تزیین
 گشته گنجینه ز الرحمن
 شد ملقب به سید سجاد
 به به از این چهره دل آرایش
 حبذا بر لبان گویایش
 بنده سالک الی الله است
 سیدالساجدین بی همتاست
 خلق بالا ز سجده اش حیران
 نیمه شب ها که می شود خاموش
 بهر بیچارگان غذا آرد
 کس نفهمید تا که بُد زنده
 این عزیزی که وصف او گفتم
 با پدر رو به کربلا آمد
 بهر ترویج دین مهیا شد
 مهر بر دفتر شهادت زد
 شد شهادت ز حضرتش زنده
 غل به گردن گرفت و ره پیمود
 دفتر کربلا به شام آورد
 با سخنرانیش در آن کشور
 مردم شام را پریشان کرد
 پرچم لا اله الا الله
 لرزه بر کاخ اشقیا افکند
 بت شکن شد به شام ویرانه
 نظم ساعی موعید از بالاست
 آمد و زد به عالمین لبخند
 آسمان و زمین فروزان کرد
 هم ز بستان باغ علین
 از ملایک همی رسد تحسین
 هم ز طاها کوثر قرآن
 نامور شد به زینت عباد
 آفرین بر جمال زیبایش
 مرحبا بر کمال والایش
 عبد والای قل هو الله است
 در تمام خصال او یکتاست
 از مناجات وی همه لرزان
 می برد زاد و توشه او بر دوش
 سهمشان درب خانه بگذارد
 کاین غذا را چه فردی آرند
 در مدحش به مختصر سقیم
 سوی معراج پر بلا آمد
 با پدر سوی ملک علیا شد
 رو نقش از ره اسارت زد
 جاودانه همیشه پاینده
 راه حق را به مردمان بگشود
 شرح جان سوز خود تمام آورد
 شام را منقلب به یک منبر
 همه را با دو چشم گریان کرد
 نصب شد با علی ولی الله
 ریشه دشمنان ز تن بر کند
 فتح شایان نموده عمرانه
 هم ز توفیق خالق یکتاست

ولادت حضرت ابالفضل «ع» چهارم شعبان

حسینعلی ساعی

چونکه اندر صبحگه گردیده خوشبو روزگار
 ماه و خورشید و کواکب در بر وی خاکسار
 کرد روشن عالمی را آن مه گردون وقار
 قهرمانان جهالت از صولت وی بی قرار
 تا که آئین محمد گردد از او پایدار
 بر سر و روی و قدم هایش کنید اینک نثار
 این چنین مولود زیبا را بهر لیل و نهار
 نور خورشید و مه از او آمده در استتار
 دست او مشگل گشا آمد بهر خرد و کبار
 تا ابد بهر ابالفضل از سوی پروردگار
 در نبرد ملحدین همچون حسین نامدار
 یک تنه صدها هزاران را نموده تار و مار
 چونکه این دامن گشاید مشکلات پیشمار
 تا بیان سازم شما را با بیان اختصار
 سال ها بد این چنین بیچاره و زار و نزار
 بود مایوس و پریشان گریه کردی زار زار
 لحظه لحظه بوده بهر مردنش در انتظار
 سیر گشتم دیگر از عمر خود اندر روزگار
 تا بگیرم من شفا با دیدگان اشکبار
 با دل افسرده آن شوریده حال بی قرار
 می زدند بر سینه و سر نوحه گر بی اختیار
 ذکرشان یا ابالفضل هم صغیر و هم کبار
 کای ابالفضل ار نبودم من زمین گیر این دیار
 می زدم بر سینه و سر ای علی را یادگار
 داخل آن ها شده با حالتی شوریده وار
 آمده اکنون میان هیئت خدمتگزار
 تا بدانند چون شفا بگرفته آن بی غمگسار
 وی شفای عاجلم را از خدا شد خواستار
 پس بگفتا بر رکابم دست خود اینک بر آر
 از بدن افتاده بودی دست های آن سوار
 هدیه ناقابلی می باشدش روز شمار

چهارم شعبان رسید و شد جهان از نو بهار
 از افق ماه بنی هاشم برون شد تابناک
 زاده ام البنین یعنی ابالفضل رشید
 کودکی با این مهابت کس ندیده در جهان
 گوهری از لافتی حق داده اندر دست وی
 لاله و سنبل بیاریداز بهشت جاودان
 ای زمین و آسمان ها عطر بارانش کنید
 روشنی بخش تمام ملک بالا نور اوست
 خاک زیر پای او شد توتیای دیدگان
 منصب باب الحوائج از ازل تصویب شد
 درشجاعت چون علی اندر صباحت چون حسن
 صولتش دشمن شکن اندر تمام جنگ ها
 هر زمان در مانده گشتی دست زن بر دامنش
 این زمان بشنو یکی از معجزات آن جناب
 بوده اندر شوشتر شخصی زمین گیر و فلج
 عاجز از درمان او جمله اطبای زمان
 چند سالی با چنین وضعی ز عمر وی گذشت
 تا که روزی در محرم گفت با اهل و عیال
 با چنین حالت مرا اندر حسینیه برید
 روز تاسوعا به تکیه پای منبر جا گرفت
 سینه زن هاپس مهتای عزاداری شدند
 بودشان طرح مراسم روز تاسوعا چنین
 مرد فالج منقلب گردید و اشکش شد روان
 می شدم داخل میان این گروه سینه زن
 سینه زن ها ناگهان دیدند او هم سینه زن
 گشته سالم بعد چندین سال آن بینوا
 با تعجب گرد او یکباره سینه زنان
 گفت رو به عباس علی آورده ام
 آمد از درب حسینیه سواری در برم
 چون چنین کردم شدم سالم من از حال فلج
 ساعی از مدح ابالفضل از سخن عاجز بود

سرود میلاد حضرت ابوالفضل «ع»

حسینعلی ساعی

امروز و میلاد ابوالفضل رشید است آید ندا از آسمان فرخنده عید است
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 ماه معظم چارم شعبان رسیده بر گلشن یاسین و طه گل دمیده
 حق گوهری در معدن دین پروریده شد در همه جا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 ام البنین را لوء لوء بی در بر گرفته به به چه زیبا گوهری مادر گرفته
 این موهبت از خالق اکبر گرفته بر پا به دنیا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 وی بنده شایسته پروردگار است بهر حسین ابن علی وی جان نثار است
 او از علی اندر شجاعت یادگار است گشته هویدا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 باب الحوائج گشته آن نور الهی ملک و ملک بر این سمت اندر گواهی
 درماندگان را غیر او نبود پناهی در ملک بالا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 ساعی بگو میلاد عباس علی شد دنیا ز نور چهره وی منجلی شد
 امروز و اهدائی حق بهر ولی شد گشته مهیا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل
 گردیده برپا جشن ابوالفضل

حسینعلی ساعی

سرود ولادت حضرت ابالفضل «ع»

چون چارم شعبان رسید ماه بنی هاشم دمید
 جشن و چراغان اندر زمین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 رامروز و نوزادی چوماه شد در جهان با فرّ و جاه
 بر شوکتش بنما نگاه بر حشمتش عالم گواه
 در شادمانی روح الامین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 ای نازنین زیبا پسر ای برتر از شمس و قمر
 جانها فدایت سر به سر حق از رخت شد جلوه گر
 روی تو دیدن عین یقین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 دارالشفای آورده شد اینک دوا آورده شد
 لطف خدا آورده شد صدق و صفا آورده شد
 از عالم غیب مژده چنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 بابش علی او را به بر بگرفته اش با چشم تر
 بوسد دو دست آن پسر هم بویید آن والا گهر
 با گریه ها او ناظر آن نازنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 زین منظره امّ البنین گفت ای امیرالمؤمنین
 گریبان چرائی این چنین نقصی مگر بر این نازنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 دادش علی وی را جواب بر مادرش کن صبر و تاب
 از سرنوشتش سرمتاب کرده شهادت انتخاب
 در کربلا او سالار دین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 ساعی سرودت دلنواز هم دل نواز و جانگداز
 کن زمزمه داری نیاز تا اینکه گردی سرفراز
 جشن ابالفضل اندر زمین است
 شادان در امروز امّ البنین است
 شادان در امروز امّ البنین است

ولادت حضرت ابالفضل «ع»

حسینعلی ساعی

چو صبح چارم شعبان به شام تیره پایان داد
سپاه روشنی بخشی زده خیمه در این عالم
ابالفضل آن مه تابان جهان را کرده نورانی
بناز ای آفرینش زانکه او باب الحوائج شد
چنین نوزاد محبوبی که دیده در جهان بگشاد
از این مولود شایسته ببال امّ البنین بر خود
اگر نور قمر خواهی بجوی از طلعت رویش
جوانمردی وفاداری فداکاری در او بنگر
در این روز خجسته و شس سروده ساعی خوانسار

به ناگه دردمندان را همه یکباره درمان داد
که با این روشنایی جلوه ای بر عرش یزدان داد
ز یمن مقدم پاکش صفا بر ملک امکان داد
برای رفع حاجت ها خدایش حکم و فرمان داد
لبان معجز آسایش شفا بر دردمندان داد
که این سان اولین فرزند خداوندت ز احسان داد
ید و بیضای موسی را بر این رخسار تابان داد
سر و جان را به دشت کربلا در راه ایمان داد
یکی منظومه ناقابل هدیه بر سلیمان داد

سرود ولادت حضرت ابالفضل «ع»

به به که روز چارم شعبان رسیده
کس این چنین روز نوبی هرگز ندیده
صبح سعادت از افق اینک دمیده
زیرا که حق طفل عزیزی آفریده
مولا امیر المومنین صاحب پسر شد
مثل ابالفضلی پسر صاحب ثمر شد / مثل ابالفضلی پسر صاحب ثمر شد
در خانه مولا علی گشته چراغان
بگرفته نوزاد عزیزش را به دامن
نور خدای لم یزل گردیده تابان
لیکن ز دیدار عزیزش شد پریشان
از دیدن رویش پدر با چشم تر شد
مولا امیر المومنین صاحب پسر شد / مولا امیر المومنین صاحب پسر شد
به به از آن ماه جمال نازینش
اندر عجب زین گریه ها امّ البنینش
بوسه همی زد مرتضی اندر جبینش
او هم به گریه چون همی دید این جبینش
از بهر نوزاد عزیزش خون جگر شد
مولا امیر المومنین صاحب پسر شد / مولا امیر المومنین صاحب پسر شد
ساعی که در مدح ابالفضل رشید است
بالمطرف حق در روز محشر و سفید است
زیرا برای اهل دین عید سعید است
در این جهان و آن جهان بر این امید است
تکرار نظم این سخن بار دگر شد
مولا امیر المومنین صاحب پسر شد / مولا امیر المومنین صاحب پسر شد

سرود میلادیه حضرت ابالفصل «ع»

حسینعلی ساعی

در چارم ماه شعبان نور ازلی شد تابان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

به به چه نکو فرزندی است فرزند شرافتمندی است

برگرد لبش لبخندی است نوزاد عزیزی است این ماه فروزان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

زامروز و جهان در شادی است از بهر چنین میلادی است

شادی به فلک افتادی از جلوهٔ رویش عالم شده حیران

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

مولا به برش بگرفتی الماس مژه می سفتی

آهسته به لب می گفتی عباس عزیزم با دیدهٔ گریان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

مانند گلش می بوئید با گریه رُخش می بوسید

با اشک روان می شوئید مادر چو چنین دید گردیده پریشان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

گفتا که مگر این مولود نقصی به وجودش موجود

زین گریه تو را چه مقصود گفتا که نه این است با دیدهٔ گریان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

ساعی که سرود این اشعار باشد صله اش با دادار

در روز قیامت یک بار اجر همگان شد با خالق سبحان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

میلاد ابالفصل گردیده نمایان

دانش های زبانی :

اطناب مُمِل و ایجاز مُخِل چیست؟

اطناب در لغت به معنای طناب دراز است اما در اصطلاح ادبی به معنای (طولانی کردن کلام) یا دراز گویی است! مُمِل در لغت به معنای : (دردآور، اندوهگین کننده، آزرده کننده، ملول کننده، اندوه آور، به ستوه آورنده، غم افزا، ملال آور، رنج آور) است!

اطناب ممل به معنای طولانی کردن کلام است تا جایی که تعداد واژگان بیشتر از مفهوم پیام اصلی باشد و با بی حوصلگی شنونده یا خواننده همراه شود! (چیزی شبیه حشو قبیح)

اطناب معتدل که به نام اطناب مقبول شهره است؛ موجب ابهام، تعقید، غامض شدن کلام و آزرده گی کسی نمی شود و اضافه بر آن بر رونق و زینت کلام نیز می افزاید. (چیزی شبیه حشو ملیح)

توضیح و اوضحات نیز می تواند، حشو متوسط و یا حشو قبیح تلقی شود!

ایجاز در لغت به معنای کوتاه کردن است اما در اصطلاح ادبی و دانش بلاغت، به سخن کوتاهی گفته می شود که دارای مفهوم بسیار باشد!

مخِل در لغت به معنای: خراب کننده، نابود کننده، خلل آور، تباه کننده، فساد آور، ویران کننده، مختل کننده

ایجاز مخل به معنای کوتاه کردن سخن است تا جایی که از حیث معنوی عبارتی را ناقص یا مبهم سازد و از آن به عنوان «تقصیر» به معنای: (کوتاهی و سست کردن) نیز یاد شده است ولی ایجازی که خراب کننده ی معنا نباشد، می تواند بر رونق و بلاغت کلام بیفزاید! چنین ایجاز بر دو گونه تقسیم شده است:

ایجاز قصر: کلام کوتاه و بلیغی است که کوتاهی آن به وسیله ی حذف واژگان و عبارات صورت نمی پذیرد!

ایجاز حذف: این نوع ایجاز هیچ گونه خللی در معنا بوجود نمی آورد و محصول حذف واژگان یا عباراتی است که از حیث مفهوم و رونق بخشیدن به جمله ها، کلیدی و پر رنگ به نظر نمی رسند! (اطناب ممل) و (ایجاز مخل) نقطه ی مقابل یکدیگر و به دور از بلاغت کلام اند!

اعتدال سخن یا مساوات کلام : در صورتی امکان پذیر است که میان لفظ و معنا اعتدال برقرار شود که رعایت میزان مناسب واژگان یا عبارات در نوشتار از بلاغت کلام است!

تفاوت (حشوهای ملیح و قبیح و جمله ی معترضه) با (اطناب های ممل و معتدل) : همانطور که در توضیح اطناب ممل گفته شد؛ در این نوع اطناب، میان واژگان و معانی اعتدالی برقرار نیست و کلام، بدون دلیل طولانی می شود و این امر از فصاحت کلام می کاهد و موجب خستگی روحی شنونده یا خواننده می گردد اما جملات معترضه غالباً در صورت نیاز برای توضیح بیش تر به کار می رود که کاربرد بی دلیل آنهم قطعاً قبیح شمرده می شود!

در حشو قبیح که زواید، مربوط به واژه یا عبارت یا جمله است، دراز گویی چندانی مشاهده نمی شود تا موجب خستگی روحی کسی گردد اما این نوع حشو از رونق کلام می کاهد و اثر ناخوشایندی بر فصاحت و بلاغت کلام وارد می سازد! چرا که غالباً تکرار واژگان هم معنای مرکب و ذکر بی مورد واژه یا عبارتی را حشو قبیح می نامند! مانند: برعلیه، مقابله به مثل، صداع سر، غم و اندوه، عسل شیرین، نمک شور، رطب تازه و ...

همانطور که می دانید؛ حشو ملیح کلمه یا عبارت یا جمله ای است که بر رونق کلام و بلاغت بیان می افزاید اما اعتدال کلام یا مساوات کلام نوشتاری معمولی است که در آن کاربرد واژگان و عبارات به میزان مناسب صورت پذیرفته است!

تقسیم بندی وزن های عروضی در اشعار :

اوزان حاصل از تقطیع هجایی کلمات به سه دسته تقسیم می شوند :

۱- همسان

۲- همسان دو رکنی

۳- ناهمسان

در میان اوزان شعر فارسی ۸۲ وزن کاربرد بیشتری دارند. که به سه دسته تقسیم می شود :

۱- همسان : اگر یک رکن یکسان چهار یا سه بار تکرار شود، پایه های آوایی آن همسان اند. اگر از رکن پایانی آن هجا یا هجاهایی نیز حذف شود باز هم همسان محسوب می شود. از میان ۸۲ وزن مشهور، اوزان زیر همسان محسوب می شوند:

* فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

* فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

* فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

* مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

* مفاعیلن مفاعیلن فعولن

* مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

* فعولن فعولن فعولن فعولن

* فعولن فعولن فعولن فعل

* فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

* فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

* فعلاتن فعلاتن فعلن

* مفعلمن مفعلمن مفعلمن مفعلمن

* مفعلمن مفعلمن فاعلن

* مستفعل مستفعل مستفعل مستفعل (= مفعول

مفاعیلن مفاعیلن فاعلن)

* مستفعل مستفعل مستفعل فع (= مفعول /

مفاعیلن / مفاعیلن / فعل)

* این دو وزن به دو صورت به پایه های آوایی

تقطیع می شوند. در حالت اول همسان و در حالت دوم غیرهمسان محسوب می شوند.

۲- اوزان همسان دو رکنی : این اوزان از تناوب دو رکن حاصل می شوند. آن چه از محتوای کتاب

درسی برمی آید این است که این اوزان تنها در صورتی دو رکنی هستند که به صورت چهار رکنی به کار روند؛ یعنی، چهار رکن در هر مصرع، همچنین اگر هجا یا هجاهایی از رکن پایانی این اوزان حذف شود، دیگر دولختی محسوب نمی شوند و ناهمسان اند. وزن های

زیر همسان دو رکنی هستند :

* مفعلمن فاعلن // مفعلمن فاعلن

* مستفعل مفعولن // مستفعل مفعولن (= مفعول مفاعیلن // مفعول مفاعیلن)

* مستفعلن فعولن // مستفعلن فعولن (= مفعول فاعلاتن // مفعول فاعلاتن)

* دو وزن بالا به دو صورت به پایه های آوایی تقسیم می شوند. در هر دو حالت همسان دو رکنی هستند.

* مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

* فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

* مفعلمن مفاعلمن مفعلمن مفاعلمن

۳- ناهمسان: این اوزان از پایه های آوایی متفاوت پدید می آیند. به عبارت دیگر اوزانی که نه همسان و نه دو رکنی باشند، ناهمسان محسوب می شوند. از ۸۲ وزن مشهور فارسی اوزان زیر ناهمسان محسوب می شوند:

* فعلاتن مفاعلمن فعلمن

* مفعلمن فاعلاتن مفعلمن فع

* مفاعلمن فعلاتن مفاعلمن فعلمن

* مستفعلن مفاعلمن مستفعلن فعل (= مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلن)

* مستفعلن مفاعلمن مفعولن (= مفعول فاعلاتن مفاعیلن)

* مستفعل فاعلاتن مستفعل (= مفعول مفاعلمن مفاعیلن)

* مستفعل فاعلاتن فعلمن (= مفعول مفاعلمن فعولن)

* چهار وزن اخیر به دو صورت به پایه های آوایی رکن / رکن می شوند و در هر دو حالت ناهمسان هستند.



آیت الله حاج سیدهاشم غضنفری « ره » دومین فرزند ذکور آیت الله حاج سید میرزا محمدتقی غضنفری « ره » در سال ۱۳۱۸ شمسی متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی در محضر والد معظم خود و علمای شهرستان خوانسار بهره برد به کسب علوم دینی پرداخت. در سال ۱۳۳۲ شمسی جهت تحصیل به شهرستان قم عزیمت نمود و در جوار کریمه اهل بیت - حضرت فاطمه معصومه « ع » - در حوزه علمیه قم به تحصیل علوم دینی پرداخت. ایشان پس از سالها تلاش و کوشش علمی، حسب الامر آیت الله بروجرودی « ره »، در بیت آیت الله حاج شریفی خوانساری « ره » با حضور شخصیت های بزرگ علمی مانند آیات « حاج سید مهدی غضنفری، حاج شیخ علی صافی گلپایگانی، حاج آقا باقر و حاج آقا علی خوانساری و اصحاب آیت الله بروجرودی » ملبس به لباس روحانیت شدند.

ایشان قبل از سال ۱۳۴۲ شمسی به نجف اشرف و عتبات مقدسه مشرف گشته و در آن دوران با آیت الله شیخ محمد فاضل لنکرانی و آیت الله حاج سید هادی روحانی در مدرسه آیت الله بروجرودی هم حجره بودند و از مباحث علمی آیات عظام سید محسن طباطبایی حکیم، سید محمود شاهرودی و سید ابوالقاسم خویی بهره ها بردند و در محضر آیت الله سید مهدی کاظمینی خوانساری امام جماعت حرم مطهر کاظمین و صاحب کتاب احسن الودیعه جلسات علمی داشتند که مرتبت علمی ایشان را طی دو اجازه کتبی که حاکی از تفقه و دقت علمی معظم له است مرقوم داشتند.

آیت الله سیدهاشم غضنفری خوانساری به صورت کتبی نماینده آیت الله سید محسن حکیم در خوانسار بودند. آیات عظام: « سید ابوالقاسم خویی، سید احمد خوانساری، سید کاظم شریعتمداری، سید روح الله خمینی، سید شهاب الدین نجفی مرعشی، سید صادق روحانی، شیخ محمدعلی اراکی، شیخ ابوالفضل نجفی خوانساری » کتبا طی اجازاتی به مراتب علمی، فقهی و اجتهاد ایشان شهادت داده اند. از سال ۱۳۵۰ هجری شمسی که سال رحلت والد شان بود تا سال ۱۳۵۷ نماز جمعه فقهتی را به تاسی والد در خوانسار اقامه نمودند.

ایشان شاگردان بسیاری را تربیت نمودند و از یادگارهای فرهنگی ایشان می توان به موارد زیر اشاره نمود:

تاسیس مسجد باب المراد قم / تاسیس مسجد دوازده امام ع قم / مسجد حضرت امام حسین ع قم / مسجد حضرت ابوالفضل ع قم